

The Doctrine of *Tawhīd* and the Explication of Imam Khomeini's Political Theory (A Re-reading of the Oldest Revolutionary Document Using Spragens' Crisis Theory)

Gholamreza Behroozlak¹, Mohammad Ghafoori Nejad², Hojatollah Alimohammadi³

¹ Professor, Department of Political Studies, Baqir-a-Olum University, Qom, Iran. behroozlak@gmail.com

² Associate Professor, Department of Shia Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. ghafoori@urd.ac.ir

³ Ph.D., Department of Shia Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (*Corresponding author*). talatori1353@gmail.com

Abstract

The purpose of the present research is to explicate Imam Khomeini's political theory based on the doctrinal tenet of Tawhīd (Monotheism). This task was accomplished by referencing the oldest revolutionary document and political statement issued by him. The selection of the aforementioned document as the departure point for this research is a response to analyses that do not accept Imam Khomeini's political thought as a cohesive whole and have divided it into distinct periods. The preferred method selected for examining such a matter is the descriptive-analytical method. To answer the question of how to perform the aforementioned explication, the methodological approach of Thomas Spragens proposed the most suitable framework. The results indicated that Imam Khomeini, by focusing on the condition of the Iranian people during the Pahlavi era, describes the status of contemporary man as critical and considers his social affairs to be disordered and chaotic due to his distance from the Tawhīdī (monotheistic) life. Symbols indicative of this crisis in his view manifest in numerous themes such as "dark days," "the domination of foreigners over Muslims," "the suffocation of the spirit of unity and brotherhood among Muslims," "the rule of hedonists over the property, lives, and honor of Muslims," and the like. In identifying the cause of the aforementioned crisis and disorder, he arrives at the sovereignty of Tāghūt (tyranny/idolatry) and satanic, non-divine systems that are alienated from Tawhīd and Tawhīdī affairs and prevent man's connection with the doctrine of Tawhīd. The ideal model of the ruling system over society, from his perspective, is the sovereignty of a Tawhīdī system that seeks to establish a Tawhīdī society. By connecting to revelation and divine sources, this system seeks to secure man's happiness in this world and the Hereafter. In Imam Khomeini's view, to transition from the existing abnormal situation and attain the desired ideal state, based on solid religious sources including the citation of Verse 76 of Sūrah An'ām, there is no path other than revolution and Qiyām (uprising) based on divine standards. The genealogy of the prophets' uprisings based on this very foundation also shows that Qiyām lillāh (standing for God) in individual and social dimensions is the only way that guarantees man's felicity in the world and the Hereafter.

Keywords: Political Theory, Imam Khomeini, *Tawhīd*, Spragens' Crisis Theory, Political Thought, *Tāghūt*.

Received: 2025-03-08 ; Received in revised form: 2025-03-30 ; Accepted: 2025-04-25 ; Published online: 2025-07-01

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.562350.1937>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



آموزه توحید و تبیین نظریه سیاسی امام خمینی

(بازخوانش قدیمی‌ترین سند مبارزاتی با استفاده از نظریه بحران اسپریگنز)

غلامرضا بهروزی^۱، محمد غفوری‌نژاد^۲، حجت‌الله علیمحمدی^۳

^۱ استاد، گروه مطالعات سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم(ع)؛ و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران.

behroozlak@gmail.com

^۲ دانشیار، گروه شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. ghafoori@urd.ac.ir

^۳ دکتری، گروه شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول). talatori1353@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر، تبیین نظریه سیاسی امام خمینی براساس آموزه اعتقادی توحید است. این مهم، با استناد به قدیمی‌ترین سند مبارزاتی و بیانیه سیاسی صادر شده از ایشان صورت گرفت. انتخاب سند مذکور به عنوان نقطه عزیمت این پژوهش، در پاسخ به تحلیل‌هایی است که اندیشه سیاسی امام خمینی را به عنوان یک کل نپذیرفته و آن را به مقاطع مختلف تقسیم کرده‌اند. روش انتخابی مطلوب برای بررسی چنین امری، روش توصیفی-تحلیلی بوده است. به منظور پاسخ به چگونگی تبیین مذکور، رویکرد روش‌شناختی توماس اسپریگنز، مناسب‌ترین چارچوب را پیش نهاد. نتایج حاکی از آن بود که امام خمینی با تمرکز بر اوضاع مردم ایران در دوره پهلوی، وضعیت انسان معاصر خویش را بحرانی توصیف و امور اجتماعی او را به سبب دوری‌اش از حیات توحیدی، نابسامان و بی‌نظم قلمداد می‌کند. نمادهای حکایت‌کننده از بحران در دیدگاه ایشان در قالب مضامین فراوانی مانند «روزگار سیاه»، «چیرگی جهانیان بر مسلمانان»، «خفه شدن روح وحدت و برادری در میان مسلمین»، «حکومت شهوت‌پرستان بر اموال، نفوس و أعراض مسلمانان» و امثال آن خودنمایی می‌کند. ایشان در شناسایی علت بحران و بی‌نظمی مذکور، به حاکمیت طاغوت و نظام‌های شیطانی و غیرالهی می‌رسد که از توحید و امور توحیدی بیگانه بوده و مانع اتصال انسان با آموزه توحید می‌شوند. نمونه آرمانی از نظام حاکم بر اجتماع از دیدگاه ایشان، حاکمیت نظامی توحیدی بوده که در پی استقرار جامعه‌ای توحیدی است. این نظام با اتصال به منابع وحیانی و الهی، به دنبال خوشبخت کردن دنیایی و آخرتی انسان خواهد بود. به نظر امام خمینی برای عبور از وضعیت نابهنجار موجود و نیل به وضعیت

پژوهش حاضر برگرفته از: رساله دکتری در رشته شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب با عنوان: «تحلیل اندیشه‌های کلامی سیاسی امام خمینی براساس

الگوی توماس اسپریگنز»، استاد راهنما: غلامرضا بهروزی‌لک، استاد مشاور: محمد غفوری‌نژاد است.

استاد به این مقاله: بهروزی‌لک، غلامرضا؛ غفوری‌نژاد، محمد؛ علیمحمدی، حجت‌الله (۱۴۰۴). آموزه توحید و تبیین نظریه سیاسی امام خمینی

(بازخوانش قدیمی‌ترین سند مبارزاتی با استفاده از نظریه بحران اسپریگنز). *سیاست متعالیه*، ۱۳(۲): ص ۶۹-۸۴.

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.562350.1937>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۱/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۰۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



مطلوب و آرمانی، براساس منابع متقن دینی از جمله استناد به آیه ۷۶ سوره انعام، راهی جز انقلاب و قیام براساس موازین الهی وجود ندارد. تبارشناسی قیام‌های پیامبران بر همین اساس نیز نشان می‌دهد «قیام لله» در ابعاد فردی و اجتماعی تنها راهی است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می‌کند.

واژه‌های کلیدی: نظریه سیاسی، امام خمینی، توحید، نظریه بحران اسپریگنز، اندیشه سیاسی، طاغوت.

۱. مقدمه

در پژوهش پیش رو با تکیه بر آموزه اعتقادی توحید به تبیین نظریه سیاسی امام خمینی پرداخته خواهد شد. این مهم در چارچوب الگوی چهارمرحله‌ای اسپریگنز و با استناد به تاریخی‌ترین سند مبارزاتی امام خمینی به انجام خواهد رسید. ایشان این بیانیه سیاسی را در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی و در حالی که چهل و دو بهار از عمر خود را پشت سر گذاشته بود، به نگارش درآورد. امام خمینی در سفری که به یزد داشت، این یادداشت را در پاسخ به درخواست سید علی‌اکبر وزیری یزدی در دفترچه‌ای حاوی بیش از ۲۰۰ یادداشت از عالمان سده گذشته نوشت. اصل سند مذکور اینک در کتابخانه وزیری یزد نگهداری می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۱-۲۳). نقطه عزیمت انتخاب سند مذکور در تبیین نظریه امام خمینی، تحلیل‌هایی است که اندیشه سیاسی ایشان را به‌عنوان یک کل نپذیرفته و آن را به مقاطع مختلف تقسیم کرده‌اند. امام خمینی در این سند، با استناد به آیه ۷۶ سوره انعام، تنها راه اصلاح در دنیا و آخرت را قیام برای خدا می‌داند و با تبارشناسی قیام‌های پیامبران بر همین اساس، به وضعیت‌شناسی عصر فعلی انسان پرداخته و آن را نابه‌سامان و بحرانی توصیف می‌کند و راه خروج از آن را انقلاب بر مبنای موازین اسلام می‌داند. در حوزه اندیشه امام خمینی، پژوهش‌های زیادی تاکنون صورت گرفته است؛ اما تبیین نظریه سیاسی و اندیشه توحیدی ایشان و به‌ویژه مستند به تاریخی‌ترین سند مبارزاتی وی در قالب الگوی اسپریگنز، سابقه‌ای در پژوهش‌های پیشین ندارد.

۲. چارچوب نظری

در این پژوهش از نظریه بحران اسپریگنز استفاده خواهد شد. نظریه مذکور، چارچوبی نظری، فلسفی، منطقی و کاربردی ارائه می‌دهد که به کمک آن می‌توان منطق درونی هر نوع نظریه‌پردازی را خواه در زمینه سیاست، کلام، اقتصاد، اجتماع، تاریخ، تربیت و... کشف نمود (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ص ۱۰). در این الگو امر سیاسی چونان حقیقتی در نسبت با زندگی انسانی است (شاکری، ۱۳۹۵: ص ۱۱۳-۱۱۴). نظریه بحران اسپریگنز، ارتباط بین نظریه سیاسی و بحران‌های زمانه را بررسی می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۷: ص ۸۸). این الگو از مرحله سردرگمی نظریه‌پرداز آغاز می‌شود و تا مرحله نتیجه‌گیری تداوم دارد و نقطه عزیمت آن، «منطق درونی» است. فهم «منطق درونی» نظریه‌های سیاسی به این معنا است که نگارنده از جایی آغاز می‌کند که نظریه‌پردازان خود آغاز کرده‌اند، نه از نتیجه و نقطه پایانی اندیشمند و نه از سؤالات انتزاعی؛ بلکه از آغاز جرقه‌های تفکر سیاسی و احساس مشخص سردرگمی و حیرتی که در ابتدا نظریه‌پردازان را به تفکر واداشته است. در این صورت، روند جستار پس از آغاز، خود یک پویایی درونی پیدا خواهد کرد و این پویایی تا

دستیابی نظریه پرداز به «کلیت نظم یافته» ادامه خواهد یافت و در آنجا است که سیاحت اکتشافی و ذهنی او به پایان می‌رسد و سردرگمی اولیه او که انگیزه جستار شده بود، برطرف می‌شود. همانگونه که تمام نظریه پردازان سیاسی، نظریه خویش را از مشاهده بی‌نظمی در زندگی سیاسی آغاز می‌کنند، امام خمینی نیز اینگونه عمل و از جایی آغاز می‌کند که جامعه معاصر خود را دچار بحران می‌بیند. البته بحران‌ها اشکال مختلفی دارند و بحران مورد نظر امام خمینی مرتبط با فکر و اعتقاد فردی و اجتماعی اعضای جامعه است. بعد از مشاهده بحران، نظریه پرداز باید با مطالعه دقیق در علل نامنظمی و کارکرد نادرست اوضاع سیاسی، ریشه مشکل را پیدا کند. کشف علل، معمولاً دشوار است که گام دوم را شکل می‌دهد. در قدم سوم طبیعتاً نظریه پرداز، مبتنی بر واقعیات جامعه، تصویر کامل و آرمانی از نظم سیاسی ارائه می‌کند. بالأخره نوبت به گام چهارم به‌عنوان خصیصه بارز نظریات سیاسی یعنی ارائه راه‌حل می‌رسد. نظریه پرداز در اینجا پیشنهادهای عملی و توصیه‌هایی ارائه می‌دهد که به نظر او به بهترین وجهی، مشکل مطرح شده را حل و فصل می‌کند. هر مرحله انجام شده در روند پژوهش بر مرحله قبلی بنیاد نهاده می‌شود؛ البته هر مرحله، آفرینندگی خود را دارد که آن را از دنباله صرف مرحله قبلی بودن فراتر می‌برد (اسپریگنر، ۱۳۷۰: ص ۴۲-۴۶).

۱-۲. مرحله اول: بحران شناسی (حیات غیر توحیدی)

مهم‌ترین، باارزش‌ترین و محوری‌ترین اصل برای انسان در ادیان توحیدی، اصل توحید است و همه اصول و فروع دیگر حول محور این اصل معنی می‌یابند. زندگی فردی و اجتماعی انسان و حیات ظاهری و باطنی او و سعادت دنیایی و آخرتی‌اش در گرو پیروی از این اصل اصیل است. انسان و جامعه معاصر به همان اندازه که خود را از این اصل دور کرده، به همان اندازه خود را گرفتار بحران و در اسارت غوطه‌ور کرده است. دور شدن از اصل توحید به معنی گرفتار شدن در گرداب شرک و دوئیت خواهد بود. بحران انسان و جامعه معاصر در اندیشه امام خمینی تحت عنوان «حیات غیر توحیدی»، خود را می‌نمایاند. امام خمینی نماد بحران در حیات غیر توحیدی معاصر را در سند مذکور با عبارتی چون «روزگار سیاه ما»، «چیرگی جهانیان بر مسلمانان»، «قرار گرفتن کشورهای اسلامی زیر نفوذ دیگران»، «خفه شدن روح وحدت و برادری در ملت اسلامی»، «تفرق جمعیت شیعه و طعمه شدن آنها برای مُشتی شهوت‌پرست پشت میز نشین»، «حکومت چند کودک خیابان‌گرد در کشور بر اموال، نفوس و أعراض مسلمانان»، «مرکز فحشاء قرار دادن مراکز قرآنی»، «تسلیم کردن رایگان موقوفات مدارس و محافل دینی به مُشتی هرزه‌گرد و سکوت همه در برابر آن»، پیگیری و «تعقیب تراوشات مغز خشک رضاخانی»، «سکوت همگان و مخصوصاً علما در برابر ناسزاگویی نسبت به

مکتب شیعه و جسارت به امامان او»، «برداشته شدن چادر عفت از سر زنان عفیف مسلمان و ادامه این امر خلاف دین و قانون در مملکت» و... (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۱-۲۳) به تصویر کشیده است. زندگی انسان‌ها از نگاه قرآن و روایات، مؤمنانه و توحیدی و یا شرک‌آمیز و غیرتوحیدی است. برای هر یک از این دو نوع حیات، ویژگی‌ها و نشانه‌هایی است. امام خمینی وضع موجود انسان معاصر را مصداقی از یکی از دو حیات مذکور برمی‌شمارد. حدیث متواتر ثقلین، انسان و جامعه را به بهره‌مندی از قرآن و اهل بیت (ع) و تنظیم مبدأ و منتهای حیات خود براساس آنها موظف می‌کند. اگر اینگونه شد، آن انسان و جامعه توحیدی‌اند. آنچه با مرور تاریخ معاصر به دست می‌آید، شرایط دیگری را پیش می‌نهد؛ مثلاً اینکه تعالیم توحیدی قرآن و تفاسیر موحدانه ائمه از آن، تحت الشعاع توجهات و تفسیرهای منحرفانه قرار گرفته و مسائل مهم و اصلی آن مهجور مانده است؛ همچنین آموزه‌های توحیدی شامل:

۱) دعوت به وحدت و منع از اختلاف: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: ۴۶)؛

۲) قرار نگرفتن تحت سلطه کفار: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)؛

۳) اهتمام به امور مسلمانان در حدیث شریف نبوی: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي: يَا لَلْمُسْلِمِينَ، فَلَمْ يُجِبْهُ، فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۱۶۴) و موارد دیگر، مورد بی‌توجهی و غفلت مسلمانان و حاکمان آنان قرار گرفته و می‌گیرد. جامعه توحیدی، جامعه‌ای است که تنها حق بر آن سلطنت دارد و غیر از آن، سلطه مشروعی وجود ندارد؛ اما در حیات اجتماعی غیرتوحیدی، سخن از سلطه غیرحق است و طاغوت بر آن حکمرانی می‌کند. حیات اجتماعی توحیدی، حیاتی به دور از آمیختگی با ظلم است و ثمره آن به تعبیر قرآن، ایمنی و هدایت ساکنان آن خواهد بود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام: ۸۲)؛ در نتیجه، حیات اجتماعی غیرتوحیدی، آمیخته به ظلم و غیرایمن است. به عقیده امام خمینی دوران سلطنت ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران، دوران سلطنت غیرحق بوده و حیات مردم در این دوران، حیات اجتماعی غیرتوحیدی بوده است. در نتیجه، آنان علاوه بر نایمنی در آخرت، در دنیایشان نیز ایمن نبوده و در بیان حق، دینداری، اقتصاد، حقوق و قضا، سیاست، حق آزادی بیان و دیگر امور، محروم از هرگونه امنیتی بوده‌اند. اجتماع توحیدی به آموزه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳) پایبند است؛ اما مردم اجتماع غیرتوحیدی از این آموزه دورند و آن را به کناری نهاده‌اند و با انواع اختلافات دست‌وپنجه نرم می‌کنند و در آتش آن می‌سوزند و بیگانگان از این اختلاف، بیشترین بهره را می‌برند. روح وحدت و برادری در میان اجتماع اینان از میان رفته و خفه شده است و آنان به‌گونه‌ای از هم جدا و متفرق شده‌اند که زمینه برای عرض اندام بیگانگان یا افراد داخلی که سرسپرده و مهره

تمام عیار خارجی‌ها هستند، فراهم شده است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۲). اوضاع موجود مسلمانان نشان می‌دهد که آنان از آموزه‌های توحیدی و تعالیم معنوی قرآن و اهل‌بیت (ع) فاصله گرفته‌اند و حیات جوامع اسلامی رنگ‌وبویی غیرتوحیدی گرفته و اینگونه در بحران زندگی در سایه غیرحق، باید با نتایج آن روبه‌رو شوند.

۲-۲. مرحله دوم: علت‌شناسی (حاکمیت طاغوت)

نظام‌های غیرتوحیدی مورد نظر امام خمینی در سطوح مختلف استقرار می‌یابند و رخ می‌نمایند: الف. نظام طاغوتی در جهان؛ ب. نظام طاغوتی در جوامع اسلامی؛ ج. نظام طاغوتی در ایران.

در زمانه ما ابرقدرت‌ها در مدار بین‌الملل، بت‌های مدرن و بزرگی هستند که جهانیان را به اطاعت و پرستش خود می‌خوانند و با زر و زور و تزویر، خود را به انسان‌ها تحمیل می‌کنند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۸، ص ۸۷). با حاکمیت طواغیت بر جوامع، ظهور موحدان با خطر همراه می‌شود و مظاهر توحیدی جای خود را به مظاهر شرک‌آمیز و بت‌پرستی می‌دهند؛ چنانکه: «امروز سران کفر و شرک، همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها را بازیچه هوس‌ها و شهوت‌ها کرده‌اند» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۲۰، ص ۳۲۱). بی‌نظمی‌ها در جهان فعلی، از طاغوت‌های زمان نشأت می‌گیرد. آنان با استفاده از ابزارهای مختلف، بحران‌هایی را در جهان ایجاد می‌کنند تا به اهداف و منافع مورد نظر خود دست یابند. طاغوت‌ها از ریشه‌ها و اندیشه‌های توحیدی بهره‌ای ندارند و مبتنی بر مکاتب و ارزش‌های مادی موجود شده‌اند. اینان براساس همان مبانی و اصول، ابتدا به تأسیس نهادهایی تحت‌عنوان نهادهای بین‌المللی و در ظاهر به اسم کشورها و ملت‌ها اقدام می‌کنند؛ تا اهداف و ارزش‌های خود را به صورت غیرمستقیم از طریق آن سازمان‌ها پیاده کنند. آنان ملل دنیا را به اسم پیروی از قوانین خودساخته‌شان، به استعباد خویش مجبور می‌کنند و به نام همان قوانین، چه جنایاتی که در سراسر جهان مرتکب نمی‌شوند و آن جنایات را با عناوینی زیبا و فریبنده، صورت رسمی و قانونی و ارزشی می‌بخشند. سازمان‌هایی همچون سازمان ملل متحد، سازمان عفو بین‌الملل، سازمان حقوق بشر، شورای امنیت و... و همچنین، مفاهیم و قوانینی چون «حاکمیت حق و تو» و «اعلامیه حقوق بشر» و... برای خدمت به طاغوت‌های زمان و اغفال ملت‌های ضعیف و کوچک است که در هر مکان و زمانی که منافع سازندگان آنان را تأمین کنند، به‌کار گرفته خواهند شد. نظام‌های طاغوتی جهانی برحسب ابتناءشان بر اصول و مبانی غیرتوحیدی، درصدد طراحی‌هایی برای ممالک توحیدی و اسلامی بوده‌اند و برای الحاق آن سرزمین‌ها به سرزمین کفر و شرک، به اقداماتی دست زده‌اند: آنان گاهی عمال و کارگزاران خود را بر کشورهای اسلامی مسلط کرده‌اند، گاهی با لطایف‌الحیل به ایجاد مذاهب باطل

از جمله فرقه‌های بابیت، بهائیت و وهابیت و تقویت و پشتیبانی همه‌جانبه از آنان در کشورهای مسلمان پرداخته‌اند، و گاهی به تأسیس احزاب و گروه‌های سیاسی اعتقادی انحرافی اقدام کرده‌اند تا نور توحید را در این ممالک خاموش کنند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۲۰۴). قدرت‌های غیرالهی بر اساس مطالعات پیشینی در خصوص کشورهای مسلمان، در ایران نیز به اقداماتی دست زدند تا مقاصد شرک‌آمیز خود را در این کشور به اجرا درآورند و ندا‌های توحیدی را در آن خاموش کنند:

۱. **نصب کارگزار:** آنان با تحمیل رضاخان و محمدرضا پهلوی در صدد تحقق اهداف و اجرای نقشه‌های خود برآمدند.

۲. **اسلام‌زدایی:** رضاشاه با طرح‌های ضداسلامی کشف حجاب و هتک و تعدی به بانوان این سرزمین اسلامی و ایجاد اختناق وصف‌ناپذیر و ممنوعیت برگزاری هرگونه مجالس و منابر روضه‌خوانی و... و محمدرضا نیز با طرح‌های ضداسلامی جایگزینی کتاب آسمانی قرآن کریم با کتب دیگر ادیان و از رسمیت انداختن اسلام و اجرای تساوی حقوق زن و مرد و تغییر تاریخ اسلام و اقدامات فراوان دیگر، در صدد عمل به منویات طاغوت‌های اصلی بودند.

۳. **تضعیف کانون‌های فکری و عقیدتی:** حاکمان پهلوی با زیرپا گذاشتن قانون مشروطه مبنی بر نظارت مجتهدان بر احکام و قوانین کشور (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۴، ص ۲۸۸-۲۸۹)، سعی کردند روحانیت و حوزه‌ها را که کانون فکری و عقیدتی برای نشر و ترویج اسلام بودند، به انزوا بکشاند و آنها را با انواع ترفندها از جمله تحقیر، تضعیف، حصر، حبس، شکنجه و تبعید، از حیث ارتفاع ساقط کنند.

۴. **ایجاد احزاب و فرقه‌های انحرافی:** آنان برای جایگزینی اسلام، از احزاب و فرقه‌های انحرافی بهره گرفتند. نظام‌های طاغوتی مبتنی بر مکاتب مادی، در صدد دستیابی به منابع و مخازن مادی و معنوی در سراسر جهان و توسعه قلمرو غیرتوحیدی خود و تحمیل ارزش‌های ادعایی و مادی‌شان بر دیگران بودند. آنها در مطالعات‌شان به این باور رسیده بودند که آنچه آنان را در سیطره بر زمین به‌ویژه در سرزمین‌های اسلامی ناکام خواهد گذاشت، دو امر است: اسلام ناب و مبلغان راستین آن. اگر پای اسلام ناب محمدی در میان باشد و اگر روحانیون و مبلغان رسالات الهی با قدرت ارتباط‌گیری گسترده‌شان با مردم، در صحنه حضور داشته باشند؛ تحقق آمال تسلط بر زمین و سیطره بر ساکنان آن، برایشان ناممکن خواهد شد. لذا، با عوامل مرئی و نامرئی‌شان در صدد هجوم و حمله به اندیشه‌های اسلامی از اصول تا فروع آن برآمده‌اند (مطهری، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۳۸). نظام‌های طاغوتی، ندای توحید را مخالف منافع خودشان و مانع ظلم‌ها و غارتگری‌ها و بی‌عدالتی‌های‌شان می‌بینند و در صدد حذف و یا تضعیف آن برمی‌آیند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۱، ص ۳۶۲).

بر همین اساس، آنان سعی می‌کنند اولاً، با اسلام و هر آئین توحیدی مبارزه کنند؛ ثانیاً، از گسترش آن به جغرافیای جهان جلوگیری نمایند؛ ثالثاً، با ارائه قرآنت‌های انحرافی و رقیب از اسلام، ضمن سرگردان و رها کردن مردم در وادی حیرت، به پیاده کردن اهداف خویش بپردازند. اینگونه بود که بزرگ‌ترین جلوه‌های تقابل با توحید در دوره پهلوی رخ داد.

۲-۳. مرحله سوم: آرمان‌شناسی (حاکمیت الله و حیات توحیدی)

امام خمینی مبتنی بر مبانی اسلام، معتقد است که ابعاد نظم فردی و اجتماعی در اسلام و کیفیت به‌کارگیری آنها در جامعه وجود دارد و با استقرار یک نظام الهی مبتنی بر محور توحید توسط فرستادگان الهی در روی کره زمین به ترسیم الگوی جامع از اجتماع انسانی مبادرت خواهد شد. به عبارت بهتر، ترسیم نظم آرمانی در اجتماع انسانی در گرو استقرار و حاکمیت نظام الهی برای برقراری جامعه توحیدی است. جامعه توحیدی، جامعه‌ای است که اعضای آن برای نیل به مقصدی واحد تلاش می‌کنند و این تلاش‌ها از انسجام، وحدت و هارمونی لازم برخوردار است و اینگونه نیست که فردی در آن میان، سازی مخالف مقصد بزند و در مسیری غیر از مقصد الهی حرکت کند. در جامعه توحیدی اعضا، احزاب، اقوام و جریان‌ها با حفظ همه مراتب در یک مسیر به دنبال مقصد واحدی در تلاش‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۱، ص ۴۶۹). برای برقراری جامعه توحیدی و استمرار آن، لازم است در جامعه بشری، نظام الهی مستقر شود و حاکمیت بیابد. به عقیده امام خمینی، دلایل فراوان عقلی و نقلی بر ضرورت استقرار نظام توحیدی و حاکمیت الهی وجود دارد. این پرسش که چرا باید حتماً یک نظام مبتنی بر آموزه‌های الهی در جامعه حاکم باشد، اینگونه پاسخ داده می‌شود که صرف وجود قانون و شریعت الهی برای ایجاد جامعه توحیدی کافی نیست و نمی‌توان تنها با ارسال شریعت به این مهم دست یافت؛ بلکه برای آنکه آن قانون در اجتماع سریان و جریان پیدا کند، نیازمند مجری و قوه اجرائیه است. تا حاکم الهی در جامعه مستقر نشود، احکام الهی نیز در آن جامعه استقرار نخواهد یافت و جامعه توحیدی محقق نخواهد شد. اینگونه است که خداوند در کنار ارسال مجموعه قوانین، پیامبران را نیز مأمور اجرای آنها کرده است. آنان ضمن ابلاغ پیام‌های خداوند به مردم و تبیین آنها، درصدد پیاده‌سازی و اجرای شریعت در جامعه و تشکیل دولت اسلامی و استقرار نظامی بر مبنای آموزه‌های قانون الهی برآمده‌اند (امام خمینی، ۱۳۵۷: ص ۲۵). دلیل دیگر در ضرورت برقراری نظام الهی، آن است که بررسی ماهیت و کیفیت قوانین اسلام، حکایت از ارائه یک برنامه جامع و کامل برای تمام نیازهای انسان و اداره امور جامعه انسانی می‌کند. این برنامه به دلیل جامعیت، «از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل،

از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی» (همان: ص ۲۹) را شامل است. اسلام برای تمام مراحل زندگی انسان قانون و برنامه ارائه کرده است؛ زیرا هدفش تربیت انسان کامل برای ساختن جامعه‌ای سالم است. بنابراین، ضروری است که تدبیری اندیشیده شود تا برنامه مذکور در جامعه به مرحله اجرا دربیاید. این تدبیر چیزی جز تشکیل یک نظام و حکومت نیست: «بدون تأسیس يك دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد» (همان: ص ۳۰). تأمین وحدت مسلمین، حفظ نظام اسلام و آزادسازی وطن اسلامی از تصرف و نفوذ استعمارگران و همچنین لزوم مقابله با پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان و سعی در خروج مردم مظلوم از یوغ ظالمان، دو دلیل دیگر ضرورت برخورداری مسلمین از یک حکومت و حاکمیت الهی است. تبیین این ضرورت، مورد تأکید امیرالمؤمنین (ع) قرار گرفته است (نهج البلاغه: خطبه ۳). پس از اثبات ضرورت تشکیل نظام الهی و حاکمیت دینی، اینک باید از شرایط متصدی این حکومت و مجری قوانین الهی در میان بشر پرسید. امام خمینی برای تبیین معنای حاکم الهی از عبارت ظریف «ظَلَّ اللهُ» بهره می‌گیرد. «ظَلَّ» یعنی سایه، به این معنی است که از خودش حرکتی ندارد و حرکت او به حرکت صاحب سایه است و «ظَلَّ اللهُ» کسی است که از خودش اراده و حرکتی ندارد و حرکت او به تبع اسلام و احکام آن و مصداق «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال: ۱۷) است. هرآنچه موافق دین اسلام و قوانین آن بود، بر آن گردن می‌نهد و در مسیر اجرای آنها گام برمی‌دارد و بالعکس با امور مخالف دین و قرآن از در مخالفت درمی‌آید؛ بنابراین، حرکت «ظَلَّ اللهُ» که سلطان اسلام باشد، حرکت تبعی است نه اصلی (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۱۱۶؛ ج ۳، ص ۳۴۸). ماحصل بحث آنکه، برای برقراری جامعه توحیدی باید به حکومت و نظام الهی و استقرار آن رو آورد و برای اجرای قوانین شریعت الهی در جامعه، لازم است مجریانی الهی عهده‌دار و متصدی حاکمیت شوند و با هدف نیل به جامعه توحیدی به تحقق نظامات الهی در جامعه پردازند. این مجریان همان پیامبران، امامان و در عصر غیبت ایشان، نائبان عام ایشان هستند. رسولان الهی درصدد برقراری جامعه توحیدی و الهی کردن جهان و انسان بودند. آنان مردم را از ظلمات به نور دعوت می‌کردند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره: ۲۵۷). خداوند در آغاز اسلام، حضرت محمد(ص) را در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داد. ایشان علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشت تا دولت اسلام را به وجود آورد (امام خمینی، ۱۳۵۷: ص ۲۵). حکومت امام بر جامعه، تصویر دیگری از نظم آرمانی اجتماعی است. ضرورت اجرای احکام و لزوم وجود قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق

رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است، سبب شده که تعیین جانشین توسط پیامبر اکرم (ص) مرادف اتمام رسالت باشد (مانده: ۶۷).

کسی که درصدد تصدی زمامداری جامعه است، غیر از شرایط عمومی، باید از دو شرط دیگر نیز برخوردار باشد؛ چنانکه امیرالمؤمنین (ع) به آن اشاره فرموده است (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱):

اول، علم به قانون: چون حکومت اسلام حکومت قانون است، پس برای زمامداری، علم به قوانین لازم است و حتی ضروری است که زمامدار بر دیگران برتری علمی داشته باشد. اگر کسی قانون اسلام را نداند شایسته حکومت بر دیگران نیست؛ چون باید از دیگران تقلید کند که در آن صورت، قدرت حکومتش شکسته خواهد شد.

دوم، عدالت: زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نشده باشد؛ زیرا عهد خداوند به ستمکاران نمی‌رسد: «قَالَ لَا يَنْتَظِرُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴). خداوند به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، أخذ مالیات‌ها و صرف صحیح آن و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت‌المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند؛ بنابراین، به‌موجب نظریه شیعه، امام جامعه باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد (امام خمینی، ۱۳۵۷: ص ۴۷-۴۹). پس از اثبات ضرورت حکومت در همه اعصار، سخن در وضعیت شیعیان در دوره غیبت خواهد بود. مجری احکام اسلام در عصر غیبت که امام معصوم (ع) حضور ندارد، چه کسی می‌تواند باشد؟ به عبارت بهتر، چه تصویری از نظم آرمانی در عصر غیبت می‌توان پیشنهاد داد؟ در پاسخ باید گفت خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است؛ لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا پایان عصر حضور موجود بود برای این دوره نیز مقرر کرده است. خاصیت مذکور عبارت از «علم به قانون» و «عدالت» بود. آیا از این خاصیت در دوره غیبت نمی‌توان سراغ گرفت؟ پاسخ مثبت است؛ زیرا این صفات در بسیاری از فقیهان عصر غیبت وجود دارد. بنابراین، امر مجری و متصدی حکومت نیز روشن خواهد شد و اینان با توجه به صفات مذکور به تشکیل حکومت و اجرای احکام اسلام اقدام خواهند کرد. امام خمینی در این‌باره معتقد است: «اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند» (امام خمینی، ۱۳۵۷: ص ۵۰). همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح

مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای عنوان «عالم عادل» قرار داده است (همان: ص ۵۱). با طرح این عنوان در عصر غیبت، بحث مهم ولایت فقیه مطرح می‌شود. امام خمینی، ولایت فقیه را از موضوعاتی می‌داند که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و هرکس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت (همان: ص ۹)؛ بنابراین، لازم است که فقها در عصر غیبت، اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است و در غیر این صورت واجب کفایی خواهد بود. در صورتی که تشکیل حکومت برای فقیهی میسر نشد، ولایت او ساقط نمی‌شود؛ زیرا وی از جانب خدا منصوب است. بنابراین، هر اندازه از وظایفی که می‌تواند در حکومت اسلامی برعهده بگیرد بر گردن او است و باید آنها را به انجام برساند (همان: ص ۵۲-۵۳). نظام الهی اعم از اینکه حاکم آن پیامبران یا ائمه و یا فقهای عادل باشند، بر محور توحید دور می‌زند و ارکان این نظام را اصل اعتقادی توحید تشکیل می‌دهد. مسلمان موحد، حق حاکمیت انسان را تنها از آن خدا دانسته و غیر او، کسی را به سرپرستی بر نمی‌گزیند و محور و منشأ قدرت و حاکمیت در نظام هستی تنها خداوند بوده و هیچ موجودی جز او در جهان مؤثر نیست و پیاده شدن توحید در متن جامعه به معنای قائل شدن حق حاکمیت و تشریح خداوند متعال است (درویش‌پور و همکاران، ۱۴۰۰: ص ۹۰). بر همین اساس، انبیاء با تعالیم توحیدی، جوامع انسانی و افراد بشر را به صراط مستقیم که همان صراط توحید است، هدایت می‌کنند و همه حرکت‌ها را به جهت توحیدی برمی‌گردانند. خروج از نظام ترسیم‌شده توسط انبیاء در حقیقت، راهی به سوی باطل و طاغوت است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ص ۳۴-۳۵). هدف این نظام‌های الهی و سیاستمداران روحانی از حکومت‌کردن بر ممالک و مناطق، نه کسب قدرت و آبادی دنیا، بلکه نشان دادن یگانه راه سعادت به اهل دنیا و جوامع و انسان‌های ظلوم و جهول بوده است؛ راهی که آنها را به خدا متصل می‌کند: «إِنَّ رَبِّيَ عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (هود: ۵۶)؛ زیرا هر راهی غیر از این راه، ظلمت و طاغوت و در مقابل انبیاء و در مقابل الله است (امام خمینی، ۱۳۷۵: ص ۲۴۴-۲۴۸). پیغمبر اسلام (ص) در قیام خویش و در دوره حاکمیت خویش بر جهان به امپراتوران ایران، روم، مصر و حبشه نامه نوشت و در آن نوشته‌ها، آنها را به اسلام و به توحید دعوت کرد. ایشان بر آن بود تا حقیقت اسلام را که همان توحید بود، به تمام دنیا ابلاغ کند و تلاش می‌کرد تا تمام ممالک دنیا را در تحت کلمه توحید قرار بدهد و در تمام دنیا بر محور توحید، وحدت کلمه ایجاد کند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۲۹-۳۲). تفاوت نظام اسلامی و الهی با دیگر نظام‌ها آن است که حاکمیت الهی می‌کوشد انسان را به طرف روحانیت و به طرف توحید بکشاند و حکومت الله را در جهان

مستقر کند؛ در حالی که مکاتب غیرالهی، خود را محدود به حوزه طبیعت کرده‌اند و خارج از آن تصویری ندارند. از دیدگاه مکتب اسلام، طبیعت همان دنیا به معنی خیلی پست یا اسفل السافلین است. خدا می‌خواهد مردم را از «اسفل السافلین» به «اعلیٰ علیین» برساند (همان: ج ۸، ص ۴۱۵-۴۱۶).

۲-۴. مرحله چهارم: راه‌حل‌شناسی (انقلاب بر پایه توحید)

امام خمینی تنها راه اصلاح جهان و زدودن و کنار زدن بحران‌ها و بی‌نظمی‌ها را انقلاب می‌داند. این دیدگاه وی برگرفته از آیه قرآن است: «قُلْ اِنَّمَا اعْطٰكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ مَثْنٰی وَ فُرَادٰی» (سبأ: ۴۶). خداوند در این آیه از مبتدای منزل طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان و به انسان بهترین موعظه‌ها را ارائه می‌کند. انقلاب و قیام برای خدا راه‌حلی است که خداوند به انسان پیشنهاد می‌کند: «قیام برای خدا است که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده ... قیام لله است که موسی کلیم را با يك عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صَعْق و صَحُو كَشَانَد. قیام برای خدا است که خاتم‌النبین را يك‌تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن، توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی رساند» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۱). انقلاب بر دو نوع است: انقلاب یا برای خدا است و یا برای غیرخدا. در دنیا انقلاب‌های فراوانی رخ داده و بسیاری از آنها آلوده به هواهای نفسانی و به قصد دستیابی به منافع دنیایی بوده است. در غالب موارد، تا رژیمی بر رژیم گذشته غلبه کرده و نظام خود را سامان داده است، او نیز به وضعیت رژیم گذشته دچار شده و بر ظلم و بی‌عدالتی دامن زده است؛ اما خداوند راهی را به امت‌ها پیشنهاد می‌کند که انقلاب آنها را از این آفت و بلیه حفظ و مصون می‌کند. خداوند افراد و جمعیت‌ها را به انقلاب برای خدا موعظه می‌کند. اگر یک نفر هستند، برای خدا و اگر جمع هستند نیز برای خدا قیام کنند. قیام و انقلاب برای خدا در مقابل تمام قیام‌ها و انقلاب‌هایی است که طاغوتی و شیطانی بوده و به ظلم بر مردم منجر شده است. اگر قیامی برای خدا شد و فرد یا گروهی برای رفع ظلم از خلق خدا و در جهت اجرای احکام خدا قیام کردند؛ خدا از انقلاب و نهضت آنان حراست خواهد کرد. بنابراین، نباید از کمی عده و عده یا عدم موفقیت در انقلاب ترسید و آن را ترک کرد؛ بلکه تنها باید به تکلیف خود که قیام در برابر کسی است که ظلم می‌کند و احکام اسلام را وارونه جلوه می‌دهد و در دین ایجاد بدعت می‌کند، بیندیشد؛ اعم از آنکه بر ظالمان و بداندیشان غلبه کند و آنان را به زیر کشد یا آنکه در این راه شکست بخورد و انقلابش منجر به تشکیل نظام نگردد (همان: ج ۱۳، ص ۱۳۷-۱۳۸). اصل توحید، اصلی محوری در جامعه توحیدی است. براساس این اصل، اگر فرد یا دولتی، به محدودکردن یا استعمار افراد و ملت‌ها اقدام و

حکومت اسلامی و معنویات بر مردم حکومت کند. در انقلاب الهی ارزش‌های الهی رجحان دارد و باید در برابر ارزش‌های اجنبی و غیرتوحیدی قیام کرد و به‌جای آنها ارزش‌های الهی را نشانند (همان: ج ۸، ص ۶۴؛ ج ۱۲، ص ۸).

۳. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تأمل در اندیشه امام خمینی و مستند به تاریخی‌ترین سند مبارزاتی امام، در قالب الگوی چهار مرحله‌ای اسپریگنز به تبیین نظریه سیاسی ایشان پرداخته است. محور اندیشه امام خمینی اصل اعتقادی توحید است و هریک از مراحل چهارگانه، حول این محور می‌چرخد. ایشان با ترسیم دقیق مرزهای اعتقادی در سطوح گوناگون، به توصیف وضعیت معاصر خویش می‌پردازد و بی‌نظمی و نابه‌سامانی در امور اجتماعی انسان معاصر را به‌سبب دوری او از حیات اجتماعی توحیدی، مهم‌ترین امر قابل‌توجه برمی‌شمارد. منشأ این بی‌نظمی از نظر امام خمینی چیزی جز حاکمیت طاغوت و نظام‌های غیرالهی نیست. این نظام‌های شیطانی از توحید و امور توحیدی بیگانه‌اند و هرآنچه بخواهد انسان را با توحید متصل کند، طرد می‌کنند. نمونه آرمانی از نظام حاکم بر اجتماع، حاکمیت نظامی توحیدی است که در پی استقرار جامعه‌ای توحیدی است. این نظام با اتصال به منابع وحیانی و الهی، در پی خوشبخت کردن دنیایی و آخرتی انسان خواهد بود. به نظر امام خمینی برای عبور از وضعیت نابه‌هنجار موجود و نیل به وضعیت مطلوب و آرمانی، راهی جز انقلاب و قیام براساس موازین الهی وجود ندارد. این تنها راهی است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می‌کند.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

- اسپرینگز، توماس (۱۳۷۰). *فهم نظریه‌های سیاسی*. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷). *روش‌شناسی علوم سیاسی*. قم: دانشگاه مفید، چاپ دوم.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۵۷). *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*. تهران: انتشارات امیرکبیر؛ با همکاری نمایشگاه کتاب قم.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۵). *تفسیر سوره حمد*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱-۵، ۱۸، ۲۰، ۸، ۱۲-۱۳.
- درویش‌پور، عابدین؛ امیری، مهرداد؛ حاتمی کن‌کبود، حبیب (۱۴۰۰). *خوانشی بر مؤلفه‌های اثرگذار بر هم‌گرایی عرفان و سیاست در اندیشه توحیدی امام خمینی*. *سیاست متعالیه*، شماره ۳۴.
- شاکری، سید رضا (۱۳۹۵). *اهمیت نظریه سیاسی در نسبت با علم سیاست؛ بررسی و نقد کتاب فهم نظریه‌های سیاسی*. *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۶(۴۱).
- کلبینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *اصول الکافی*. محققان: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ج ۲.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). *مجموعه آثار*. تهران: صدرا، چاپ هفتم، ج ۱.